

آراسته هدایت می کند. به باورمن هر فردی که عاشق کار خود باشد بی شک حاصل آن اثری است که از دل برخاسته و بر دل رنگ باختن است. به موهای سرخود نگاه کنید، آرام آرام در حال رنگ باختن است و رو به سفیدی می رود اما این سفیدی مو تنها پیام دوران پیری و کهنسالی نیست بلکه نشان از تلاش ها و تجربه هائی است که از گذشته برجای مانده است و این عشق هم جزئی از همان تلاش های گذشته است که امروز گرد آن روی موهایمان افکنده شده است. نکته دیگر در باب ماندگاری یک اثر هنری، نگاه هنرمند به اجتماع خود است و این مهم ترین رکن خلق یک اثر هنری است. هنرمند باید جامعه خود را بشناسد تا به سبب آن آگاهی و شناخت، بتواند نگاه مردم را مجذوب آثار خود کند. یک هنرمند باید بداند جامعه او چه چیزی را دوست دارد و در آن مسیر حرکت و اثری خلق کند که مقبول نگاه مردم باشد و آنگاه است که بر دل می نشیند و طبیعتاً نمره قبولی را دریافت خواهد کرد. آهنگسازانی که شام آنها برده شد، بابک بیات، واروژان و ناصر چشم آذر هنرمندانی مردمی بودند و در بطن جامعه خود زندگی می کردند. آنها درد مردم را حس کرده بودند و بخوبی آن را می شناختند؛ با خوشحالی مردم خرسند بودند و می خندیدند و با غم ها و مشکلات آنها همدردی می کردند و این نگاه و درک و دریافت در آثارشان قابل لمس بود و

بی شک رمز ماندگاری و بر دل نشستن این آثار جز این نبوده و نیست و باز هم تأکید می کنم اگر هنرمندی اجتماع خود را نشناسد، اثری که تولید می کند راه خود را در جامعه پیدا نخواهد کرد و افرادی در تولید کارهای هنری موفق هستند که با زبان هنر بتوانند بازگو کنند حرف جامعه خود باشند. اما متأسفانه نگاه امروز هنرمند به هنر تغییر کرده و در مسیر دیگری هدایت می شود و نگاه مادی را دنبال می کند و بی شک یکی از دلایل مهم عدم ماندگاری آثار موسیقی همین مباحث مادی بوده که بر هنر سایه افکنده است. در این سال های اخیر هرگاه از یک کار هنری صحبتی مطرح می شود، ابتدا مبلغ و مسائل مادی به میان کشیده می شود و بعد از آن به تولید محتوا می اندیشند، اما آن زمان این گونه نبود و مادیات افسار هنر را به دست نگرفته بود و همه کارها با یک عشق و علاقه پاک تولید می شد. به عنوان مثال اوایل انقلاب هنرمندان با همین مردم زندگی می کردند و در کنار آنها بودند و چون شرایط را بخوبی درک کرده بودند و می دانستند در این اوضاع و احوال مطرح کردن مسائل مالی سخت و دشوار است برای قرارداد تولید یک اثر هنری چانه پیل را نمی زدند و دلی کار می کردند اما به مرور زندگی ها سخت تر و سخت تر شد و به طور یقین وقتی برای پول کار می کنیم تمام تلاشمان این است هر چه سریعتر آن کار به پایان برسد تا قرارداد بعدی بسته شود و طبیعتاً این سره دوزی ها و تأمل و تفکر اندک، مانع از آن تلاش و تفکری می شود که در تولید یک محصول باید صرف شود. ناگفته نماند در بین نسل جوان موسیقی، هستند کسانی که خیلی خوب کار می کنند و موفق هستند.

■ **بخش دیگر فعالیت آقای چشم آذر ساخت موسیقی فیلم است که در این زمینه هم کارنامه درخشانی از خود بر جای گذاشته است. ارزیابی شما در این باره چیست؟ آیا آن حس زیبا و قابل درک و ارتباطی که از موسیقی های او دریافت می شود در ساخت موسیقی فیلم او هم قابل بیان است؟**

متأسفانه از همه موسیقی فیلم های ناصر چشم آذر شناختی ندارم و در بین آثاری که ساخته «هامون» و «اجاره نشین ها» را که هر دوی به کارگردانی آقای مهرجویی بوده است دیدم، موسیقی هایی که بسیار شاخص و درخشان بوده و برای من جذابیت خاصی داشت بخصوص «هامون» که برگرفته از تم های موسیقی باخ بود. از نگاه من قطعا تمامی کارهای ناصر چشم آذر از یک اندیشه و تفکر درست برخاسته که هر کدام روی فیلم بازگو کنند حرف های بسیاری است. به یاد دارم در سی امین جشنواره فیلم فجر که جزو هیأت داوران آن دوره و دوره قبل بودم، ناصر چشم آذر موفق به دریافت دیپلم افتخار بهترین موسیقی متن شد، فیلمی با عنوان «گشت ارشاد» به کارگردانی سعید سهیلی.

■ **سؤالی که شاید بر سرش علاقه مندان به موسیقی،**

## او باران عشق موسیقی ایران است



شاهد احمدلو بازیگر، نویسنده، مدرس و کارگردان سینما و تلویزیون

ناصر چشم آذر یکی از تأثیرگذارترین افراد زندگی من بود. نگاهش به دنیا، زندگی، انسان ها و مرحله بعدتر موسیقی و هنر، بسیار ماورایی و خاص بود و ریشه در کائنات داشت و این نگاه از نبوغ انسانی با روح بزرگ برخاسته بود. ناصر چشم آذر مانند و الگویی نداشت و همیشه عاشق مردم و سرزمینش بود و با آنکه می توانست جلاي وطن کند و در سرزمینی دیگر با امکانات بهتر سکنی گزیند، اما ماند و با دغدغه ها و فراز و نشیب های روزگار زندگی کرد چرا که عاشق ایران بود و برای ایران «باران عشق» ساخت، نوابی که جلودانه شد و به جرات می توانم بگویم یکی از پنج اثر بزرگ موسیقی ایران است و شاید هم اولین باشد.

همه می دانیم آهنگسازان انسان های شگفتی سازی هستند و از نت ها و نقاط سیاه چیده شده روی کاغذ، صدا، نوا و نغمه هایی خلق می کنند که تا سال ها می توان پشت پنجره اتاق ناصر است از راه می رسیدند. ناصر اول سهم آنها را پشت پنجره می گذاشت و صبر می کرد تا گرچه ها غذایشان را بخورند و ناصر لذت ببرد از تماشای خوردن گرچه ها و بعد نوبت لذت بردن خودمان برسد. بعد از ناها را وقت رفت کار می شد. ناصر دوست داشت اتاق را تزئین کند و بیست، سی تا شمع روشن می کرد و در نور شمع کار می کردیم. فیلم خواهران غریب جایزه بهترین طراحی صحنه را هم گرفت بخش عمده ای از طراحی صحنه خواهران غریب که داوران را تحت تأثیر قرار داده بود، نکته ها و تکه هایی بود که از اتاق کار ناصر گرفته بودم. مثل همان انبوه شمع های روشن هنگام نواختن و خلق کردن. توی فیلم «آذر، شهادت، پرویز و دیگران» دیالوگی درخشان هست. فخیم زاده می گوید «که باید یکی دوتا پنجری کوچیک داشته باشه، آکه نداشته باشه خطرناکه، چون حتما به پنجری گنده داره که دیده نمی شه!» عارفی می گوید (نقل به مضمون) مردی که همه همه لطف باشد ناقص است، هم لطف باید و هم قهر.

ناصر چشم آذر با همه لطف هایش، قهرهایی هم داشت که اگر نداشت ناصر نبود. او که همیشه در مرز نبوغ و جنون تلو تلو می خورد، گاه نبوغش بیرون می زد، گاه هم جنونش و آن وقت سخت آزار دهنده می شد. آرزو بزرگ ناصر این بود که دختری داشته باشد و چون نداشت وقتی به جنون می زد، دختری رؤیایی برای خودش می ساخت که اسمش رعنا بود، در آمریکا زندگی می کرد و نوازنده درجه یک پیانو بود و صدایی جادویی داشت. ناصر بعد از یک نامای عشقی، مارگزیده ای بود که از ریسمن سیاه و سفید هم می ترسید. منتقدان که هانهاه «فیلم» در سینما آزادی برگزار می کرد ناصر با یکپوشش روی صحنه بود و قطعاتی از موسیقی قصه های مجید را نواخت و همگان دانستند که این موسیقی زیبا کار کیست، دیگر نیازی به تیتراژ هم نبود.

■ **پلان سوم**

سال هفتاد و یک و سال هفتاد و شش روزهای پرشماری در طبقه دوم خانه پدری ناصر، موسیقی متن قصه های مجید و مجموعه سرخ ساخته شد. مجموعاً بیست و چهار فیلم. در این روزها که معمولاً از ده یازده صبح تا ده یازده شب با ناصر بودیم لحظاتی فراموش نشدنی را تجربه کردیم. باهم چه خنده ها که نگریدیم و چه گریه ها. وقت ناها که می شد یا مادرش ناها ریخته بود یا بیرون سفارش می داد. غذا که می آمد دوسه تا گریه ای که می دانستند روزی شان

## آهنگسازانی چون بابک بیات و ناصر چشم آذر هنرمندانی مردمی بودند که در بطن جامعه خود زندگی می کردند آنها در مردم راحس کرده بودند؛ با خوشحالی مردم خرسند بودند و می خندیدند و با غم ها و مشکلات آنها همدردی می کردند و این نگاه و درک و دریافت در آثارشان قابل لمس بود و بی شک رمز ماندگاری و بر دل نشستن این آثار جز این نبوده و نیست

شکل بگیرد و این سختی ها بگذرد سالیان بسیاری گذشت. اما شرایط امروز هنرمندان این گونه نیست و تقریباً بسیاری از آنها درآمد نسبتاً خوبی دارند، اما آن زمان پول زیادی در دست و پال مردم و هنرمند نبود و زندگی های بسیار مشکل می گذشت و سخت بزرگ شدم حتی کسانی که در خارج از ایران زندگی می کردند در رفاه کامل نبودند و درآمدی نداشتند به این علت که مجبور بودند برای خواننده های ایرانی ساکن در خارج کار تولید کنند که به ندرت بود و حتی کنسرت های موسیقی هم کم تعداد برگزار می شد و زمانی که ناصر چشم آذریه ایران آمد تا مدت ها بیکار بود و شغلی نداشت با بعد از انقلاب بابک بیات هم مدت ها بیکار بود، چرا که موسیقی در آن دوران شرایط متفاوتی داشت و در واقع به نوعی در بلا تکلیفی به سر می برد و مشخص نبود چه نوع موسیقی باید ارائه شود و تولید چه موسیقی ممنوع است. آن دوران تولیدات موسیقی بسیار کم بود و اغلب کنسرت ها متوقف شده بود و اکثر خواننده ها از ایران رفته بودند. البته فعالیت من موسیقی کلاسیک بود و برای خواننده ها کار تولید نمی کردم و نوازنده ارکستر بودم و کار من به نوعی موسیقی نبود که مخالفتی با آن باشد، این درحالی است که اوایل انقلاب به موسیقی پاپ حساسیت بسیاری بود و تقریباً ممنوع شد، امروز را نگاه نکنید که موسیقی پاپ ما از لس آنجلسی ها هم پیشی گرفته است. آن دوران به علت نگاهی که بر موسیقی وارد بود و ممنوعیت ها، بیشتر آهنگسازان بیکار بودند و زندگی سختی را می گذراندند. البته هنرمندانی امثال ناصر چشم آذرها از همان ابتدای کار تا زمانی که در عرصه هنر فعالیت داشتند نگاهشان به موسیقی پاپ متفاوت بود و کارهایی ارائه کردند که هر کدام در تاریخ موسیقی به ثبت رسیده است.

■ **اگر بخواهید ناصر چشم آذر را تعریف کنید چه می گوید؟** صحبت از ناصر چشم آذر بسیار است، او در کنار کارهای ارزشمند هنری خود، هنرمندی دوست داشتنی و با معرفت بود و در سال هایی که در کنار یکدیگر بودیم کارگری از دشتش بر می آمد دریغ نمی کرد و مطمئناً با خلوص نیت انجام می داد. ناصر چشم آذر هیچ گاه فراموش نمی شود و نام و یادش همواره جودان بوده و هست.

شنبه و لذتش را برد البته از موسیقی سخن می گویم که ناب، اصل و ریشه دار است، موسیقی آدم هایی مانند ناصر چشم آذر می تواند عشق موسیقی ایران است. او مجنون انسان ها و مهربانی ها بود، مجنون صداقت، جسارت و همیشۀ خودش بود. درس های بسیاری در کنار این انسان بزرگ آموختم. ناصر برای من همیشه زنده است برای هر کسی که «باران عشق» و «تاراج» را نواخت و «می خواست زنده بماند»... بسیار خوشحالم و شاکرم تا زمانی که در قید حیات بود موسیقی اوایل فیلم های من را ساخت و به عقیده من یکی از مهم ترین موسیقی فیلم های او به خاطر شرایط تاریخی آن زمان و کارگردانش فیلم «تاراج» است. موسیقی که در بهتر دیده شدن آن فیلم بسیار تأثیرگذار بود و یکی از فیلم های مهم زندگی من است و به خاطر موسیقی این کار عاشق ناصر چشم آذر شدم و بعد آن عاشق سینما؛ او رفته است اما برای من همچنان زنده است چون روح خود را در کالبد رعنا دخترش، خواهرزاده من مدیده و اکنون من عاشق رعنا و شیرین هستم و ناصر چشم آذر همچنان ادامه دارد.



ناصر به خیال خودش رفته است اما با انبوه آثار ماندگارش، با باران عشقش، با موسیقی فیلم هایش و آن همه ترانه ای که ساخته و انبوه خاطره های خوش که با این و آن برج گذاشته تا همیشه همیشه در دل و ذهن من و تو و همه دوستان داران موسیقی زنده جاوید است

گرم رعنا ی چشم آذر! الحق که از آزاد و رود شایسته و پایده ناصر چشم آذر؛ تفاوت تو با دختر رؤیایی پدرت فقط این است که او پیانو می نواخت و تو ویلن می زنی و حیرت انگیز آن که تو رعنا ی واقعی! همان صدای جادویی را داری که ناصر در رؤیاهاش می دید... انسان بیش و پیش از نان حتی، حرمت می خواهد. ناصر این او خراب و وجود عشقی سرشار و لایزال که به رعنا و شیرین داشت اقتدر عرصه بر او تنگ شده بود، اقتدر اراج و حرمتی که در شان والای او بود ندید و به جایش بی حرمتی دید که فکر می کرد دیگر خاک تحمل وزن بودنش را ندارد. این او خراب زیاد قرص خواب می خورده که بیشتر بخوابد و منجلاب دوروبرش را ببیند. اما قرص های خواب هم حریف کابوس های هولناکی نمی شده که شکه جانش می داده اند.

■ **ویلان آخر** ساعاتی پیش از سفر همیشگی انگار که می دانسته وقت رفتن است، سفارش رعنا را به برادر شیرین می کند و حرف آخرش را هم می زند و چشم از جهان پلیدم کوله های پیرامونش می بندد. ناصر چشم آذر از جهان فانی در می گذرد. اما چه رسم خوبی است که به تدریج حافظه و برای رفتگان ارجمندان سالگرد تولد می گیریم. ناصر به خیال خودش رفته است اما با انبوه آثار ماندگارش، با باران عشقش، با موسیقی فیلم هایش و آن همه ترانه ای که ساخته و انبوه خاطره های خوش که با این و آن برج گذاشته تا همیشه همیشه در دل و ذهن من و تو و همه دوستان اران موسیقی زنده جاوید است. یادش گرامی.

## معماران موسیقی پاپ



بهرام دمحقانیار موسیقیدان، آهنگساز و نوازنده پیانو

ارسال ۱۳۵۴ نواختن ساز پیانو را آغاز کردم و بواسطه شروع آموزش موسیقی هیجان و گوش جست و جوجری داشتم و کنجکاو بودم بدانم در دنیای موسیقی چه خبر است! آن دوران موزیسین های بزرگی در شاخه های مختلف فعالیت می کردند از جمله مرحوم ناصر چشم آذر که اغلب کارهایشان را دنبال می کردم. به یاد دارم آن زمان درصد تولید آلبومی بود که از سازهایی چون سینتی سایزر و گروه سازهای

ریتمیکی که در ژانر موسیقی بی کلام مورد استفاده بود، بهره برد و چون از کودکی به صدای این نوع سازها علاقه مند بودم برابرم جذابیت خاصی داشت؛ شاخصه این کار، الگوبرداری، جمله بندی های درست و روش استفاده از آکورد ها بود که در این کار مورد استفاده قرار داده و این اثر جز اولین نوار کاست هایی بود که خریداری کردم. بعد از آن مرحله به مرحله اسامی تولید کنندگان آثار موسیقی پاپ، از دهه ۵۰ تا دهه ۶۰ را دنبال کردم و تا روزی که آقای ناصر چشم آذر در قید حیات بود و فعالیت داشت، به عنوان یک موزیسین و کسی که نوع نگاهش به موسیقی بویژه موسیقی پاپ برابرم جذابیت داشت و مورد علاقه ام بود، تمامی تولیدات ایشان را تهیه می کردم و می شنیدیم و کارهایشان را تعقیب می کردم. مرحوم چشم آذر از جریان موسیقی پاپ، بیوغ، سلیقه و شناخت بسیار قوی داشت، بویژه دهه ۵۰. این هنرمند بزرگ علاوه بر نگاه متفاوت بر آهنگسازی، در کنار آن نوازندگی شان با سازهای کلاویه دار مانند آکاردیون، پیانو و دیگر سازهای الکترونیک، روان و دلنشین بود و بسیار زیبا اجرا می کرد. این مهارت ها به گونه ای بود که هرگاه در پشت سینتی سایزر می نشست خیلی جلودر از افرادی بود که در آن دوران (دهه ۵۰) و حتی بعدتر با این ساز کار می کردند.

نکته دیگر شناخت مرحوم چشم آذر از هارمونی آذری بود و با توجه به علاقه و پیشینه ای که از موسیقی آذربایجان داشت، مدل آهنگسازی و سلیقه استفاده از آکوردها در این نوع کارهایش هم برابرم جذاب بود و بار دیگر باید بگویم در این باره هم کارهایشان از بسیاری از افرادی که در آن مقطع فعالیت داشتند جلوتر بود. ناصر چشم آذر و برادرش منوچهر و دیگر هنرمندان همچون آندرانیک آساطوریان مهارت خاصی در استفاده از هارمونی آذری داشتند و آن را به طور صحیح و با سلیقه بکار می بردند و طبیعتاً با این نبوغ، تولیداتشان می توانست چند سرگردن از بسیاری دیگر بالاتر باشد. ناگفته نماند ناصر چشم آذر از مکتب موسیقی «جز» و همچنین نوازندگان و آهنگسازانی که در این شاخه فعالیت می کردند شناخت بسیار خوبی داشت مانند چکوری پیاپیست و آهنگساز امریکای لاتین و از ایده های این آهنگساز حس خوبی می گرفت و حتی کارهایی براساس تم موسیقی این آهنگساز ساخته بود که با الهام از موسیقی جز ریشه در موسیقی ایرانی داشت. به طور کلی باید بگویم مرحوم ناصر چشم آذر از بسیاری از هم دوره ای های خود (در دهه ۵۰) که موسیقی تولید و تنظیم می کردند؛ مجزا و خروجی کارش متفاوت با دیگران بود، چرا که او یک مؤلف بود و موسیقی را بدرستی می شناخت و نبوغی در پشت آن تولیدات نهفته بود که از نظر من حتی از تحصیلکرده های درجه یک هم بسیار بهتر و ارزشمند تر بود و به جرات می توانم بگویم آقای چشم آذر جزو ۴-۵ آهنگساز درجه یک تاریخ موسیقی پاپ است که توانسته در نواختن سازهای کلاویه ای امتیاز بسیار بالایی را کسب کند و در یک کلام مرحوم ناصر چشم آذر یکی از معماران موسیقی پاپ در دهه ۵۰ بوده و است.

البته فراموش نکنیم ناصر چشم آذر در زمینه موسیقی فیلم هم بسیار موفق عمل کرده و ای کاش شرایط زمانه به گونه ای بود که می توانست سال های بیشتری زندگی کند تا آثار بیشتری به تولید برساند. از نگاه من ناصر چشم آذر هنرمندی کم نظیر و سرتا پا استعداد و نبوغ بود و اگر کسانی بخواهند بی غرض درباره موسیقی اظهار نظر کنند به عقیده من نمی توانند منکر نقش ناصر چشم آذر در تولید تفکر و فرهنگ موسیقی پاپ بالاخص دهه ۵۰ باشند و در این باره تردیدی نیست.

## دیگر بی زمزمه در تهران قدم نخواهیم زد

برای میلاد ناصر چشم آذر می توان دوباره به نظاره نوآوری ها و خلاقیت های او نشست، می شود از مهربانی قلبی و رفتار شوریده متفاوتش نسبت، می شود از نامهربانی ها و محدودیت هایی که سر راه ایده هایش می نشست گله کرد و همچنان ادامه داد یا به طور مشخص خاطره ای شخصی را دستمایه یادگاری اش کرد.

اما شاید بهترین هدیه از جانب من همین خبری باشد که برای اولین بار خواهید شنید؛ انتشار آلبومی که و ناب در همین روزهای پیش رو، از آن گونه که جهان این روزهای ما گوش به راهش است تا با آن تازه شود. بعد از انتشار کتاب «باران عشق» روزی ایده ای را برای ساخت و پرداخت یک آلبوم تازه با او مطرح کردم؛ اینکه برای تهران و رنگارنگی جهان یک آلبوم طراحی و اجرا کنند. فکر اولیام انتخاب هفت میدان از شهر تهران و ساخت هفت قطعه موسیقی برای هر کدام از آنها بود، آن طور که هر قطعه آن تصویری را که نام هر میدان در ذهن اهالی تهران می سازد، تداعی کند. کار فقط کار او بود که استعداد ساخت موسیقی در فضا و رنگ های مختلف بود. ذوق زده این ایده شد و به عشق کار تازه، دلگرم. هنرمند در نوآوری ها و گذر از چارچوب های پیشنداشت شده است که تازه می شود و ناصر چشم آذر بواسطه همین ذهن خلاق و علاقه به نوکاری، از تراز یک موسیقیدان کاربلد و دانسته و استاد گذشته بود و به مقام هنرمندی رسیده بود. او که برخلاف بیشتر همکارانش، بیشتر وقت روزانه خود را پشت ساز و دِلنوای می گذراند، همیشه در آستانه خلق بود. طرح کلی که پردازش شد، بی اغراق حس پرواز داشت: «بهارستان»، «شهدا»، «ونک»، «تجریش»، «کاج»، «انقلاب» و «آزادی» میدان هایی شدند که بنا شد هفت رگ تهران را نمود دهند و در کنار هم رنگین کمانی بسازند، قوس خورده بالای سر همه ما. کار با حمایت «سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران» آغاز شد؛ و من و سپهر عباسی (دستیار همیشگی کارهای اخیرش) چه خوشبخت بودیم که همدم لحظات پرواز خلاقیت او بودیم. ایده های پرورش یافته زیر سرانگشتان پرتوان او نت می شدند و در آغوش هم می پیچیدند و میدان را می ساختند و از راه سیم و رایانه به حافظه سرد سپرده می شدند تا روزی در استودیو با صدای سازها پرواز کنند؛ و من تصور می کردم که از این پرواز چه شوری شهر را خواهد گرفت. جهانی بود و شوری بود و حالی بود و من هم خوشبخت ترین آن لحظات برای درک بی واسطه زیبایی. چهارشنبه عصری بود که در آمد «تجریش» را نواخت، به سبک مرتضی زبویی. کار ساخت «هفت میدان» را تمام کرد. گفت: «شنبه دوباره بشنویم و نهایی اش کنیم برای استودیو...» که جمعه ظهر را ندیده پرواز کرد. وقتی همسرش، شیرین خانم احمدلو خبر را گریان به من داد، ناگاه و بی هوا از ذهنم گذشت که: «آخرین دستی که به ساز زد همان باده نوازی ابتدای تجریش بود.»

از تلخی نبودش که گذشیم و به مرور خاطرات و ایمان به زنده بودن هنر و خودش رسیدیم، حسرت نادیده ماندن این رنگین گمان سراغ خانم احمدلو و من آمد. به پیگیری های ایشان و لطف جمع رفقا که از آنها خواهم نوشت، «هفت میدان» از میان حافظه سرد برخاست و روی کاغذ نت نرمش کرد و به استودیو رفت و از ساز نوازندگان بیرون سُرید و رنگین کمانی شد، رنگ در رنگ! آلبوم «هفت میدان» هم اینک رو به انتشار است. فقط باید شنید و در این برهوت بی نغمگی و هیاهوی بی راه به آن پناه برد. هفت میدان شهر تهران به خط هستند تا سازها و نغمه ها روایتشان کنند. رنگ در رنگ! به زودی با «هفت میدان» در میانه این میدان ها جمع خواهیم شد و به هم لیخن خواهیم زد. ما دیگر بی زمزمه در تهران قدم نخواهیم زد.